

# از دعای رعیت گناهکار تا فریاد شهروند معترض

## پدیده‌شناسی اعتراض از پیشامشروطه تا مشروطه

چکیده

اعتراض به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین اشکال کنش اجتماعی، نسبت وثیقی با تصور مسلط از انسان سیاسی، ساختار قدرت و جایگاه آنان دارد. در تاریخ ایران، اعتراض نه صرفاً رفتاری واکنشی، بلکه شاخصی برای فهم تحولات مفهومی در رابطه دولت و جامعه بوده است. این مقاله با رویکردی پدیده‌شناسانه و با تکیه بر مبانی حقوق عمومی، به بررسی تحول معنای اعتراض در بستر گذار تاریخی از وظیفه رعیت به شهروند، از دوره پیشامشروطه تا نهضت مشروطه می‌پردازد. مسئله اصلی پژوهش آن است که اعتراض چگونه از کنشی اخلاقی، دینی و عمدتاً خارج از نظم حقوقی، به تدریج به امری قابل فهم در افق قانون و حقوق عمومی تبدیل شد. فرضیه مقاله بر این مبنا استوار است که اعتراض، آینه‌ای برای فهم دگرگونی انسان سیاسی در ایران است. در جامعه پیشامشروطه، انسان سیاسی در قالب رعیت تعریف می‌شود و در نتیجه، امکان اعتراض به معنای حقوقی آن وجود ندارد و واکنش به قدرت غالباً در اشکالی چون دعا، صبر یا تظلم‌خواهی فردی بروز می‌یابد. با تشدید بحران‌های اجتماعی و اقتصادی قرن نوزدهم، نوعی آگاهی جمعی پیشاسیاسی شکل می‌گیرد که زمینه بروز اعتراض اجتماعی را فراهم می‌سازد. در این میان، جنبش تحریم تنباکو به‌عنوان نقطه عطفی تاریخی، نخستین تجربه فراگیر و نسبتاً سازمان‌یافته اعتراض را رقم می‌زند و تصور ناتوانی جامعه در برابر قدرت را به چالش می‌کشد. مقاله نشان می‌دهد که هرچند این اعتراض‌ها واجد مشروعیت اجتماعی اند، اما تا پیش از مشروطه فاقد صورت‌بندی حقوقی اند. نهضت مشروطه تلاشی برای تبدیل تجربه اجتماعی اعتراض به فهمی حقوقی، مبتنی بر شناسایی شهروند. تحدید قدرت و حاکمیت قانون است. در نهایت، مقاله استدلال می‌کند که حق اعتراض محصول تاریخی این سیر تحولی است؛ و بدون درک آن، تحلیل حقوق عمومی در ایران ناقص خواهد بود.

واژگان کلیدی: اعتراض، رعیت، شهروند، حقوق عمومی، جنبش تنباکو

مقدمه

اعتراض یکی از بنیادی‌ترین اشکال کنش اجتماعی و سیاسی در تاریخ جوامع انسانی است که همواره در نسبت مستقیم با قدرت، نظم سیاسی و تصور انسان از جایگاه خود در جامعه تعریف می‌شود. با این حال، معنای اعتراض، کارکرد آن و جایگاهش در نظام حقوقی، امری ثابت و فراتاریخی نیست، بلکه تابع ساختارهای اجتماعی، نحوه صورت‌بندی قدرت و تلقی مسلط از انسان سیاسی است. در جامعه‌ای که انسان به‌عنوان سوژه‌ای واجد حق شناخته می‌شود، اعتراض می‌تواند به‌مثابه حقی بنیادی و ابزار اصلاح نظم سیاسی عمل کند؛ در مقابل، در جامعه‌ای که

انسان در موقعیت تابع و مطیع تعریف می‌شود، اعتراض یا اساساً ناممکن تلقی می‌گردد یا به صورت رفتاری نابه‌هنجار، خطرناک و قابل سرکوب فهم می‌شود. از این رو، هرگونه تحلیل از اعتراض ناگزیر از توجه به زمینه تاریخی و مفهومی پیدایش آن است.

ایران پیشامشروطه نمونه‌ای بارز از جامعه‌ای است که در آن، تصور از انسان سیاسی در قالب «رعیت» صورت‌بندی شده بود. رعیت، نه صاحب حق، بلکه موضوع فرمان بود و رابطه او با قدرت، رابطه‌ای عمودی، شخصی و مبتنی بر اطاعت تلقی می‌شد. در چنین ساختاری، نه قانون به معنای عام و الزام‌آور وجود داشت و نه فضایی که بتوان آن را سپهر عمومی منتقل از اراده حاکم دانست. پیامد طبیعی این وضعیت، فقدان امکان اعتراض به معنای سیاسی و حقوقی آن بود. واکنش به ظلم اگر هم رخ می‌داد، بیشتر در قالب دعا، شکایت اخلاقی، تظلم خواهی فردی یا امید به عدالت الهی بروز می‌یافت و نه در شکل کنش جمعی سازمان‌یافته‌ای که بتواند قدرت را به چالش بکشد.

با این حال، تاریخ اجتماعی ایران نشان می‌دهد که این وضعیت ایستا و تغییرناپذیر نبوده است. از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، مجموعه‌ای از تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به تدریج نظم سنتی قدرت را با بحران مواجه کرد. فشارهای اقتصادی، نفوذ قدرت‌های خارجی، ضعف ساختاری دولت، گسترش مناسبات بازاری و افزایش ارتباط با جهان خارج، زمینه‌های شکل‌گیری نوعی نارضایتی عمومی را فراهم آورد. این نارضایتی، در ابتدا فاقد زبان حقوقی و سیاسی مدرن بود، اما به تدریج به سلب از آگاهی جمعی انجامید که امکان نقد قدرت را، هرچند به صورت محدود و تجربی، فراهم ساخت.

در این بستر تاریخی، اعتراض به عنوان کنشی اجتماعی زاده شد؛ کنشی که هنوز حق نبود، اما دیگر صرفاً واکنشی اخلاقی یا دینی محسوب نمی‌شد. مردم آرام‌آرام دریافتند که وضعیت موجود نه امری مقدر و تغییرناپذیر، بلکه نتیجه تصمیمات انسانی و ساختارهای قدرت است. این تغییر در درک منشأ سلطه، گامی اساسی در خروج از وضعیت رعیتی بود. اعتراض اجتماعی، در این مرحله، نقش مدرسه‌ای غیررسمی برای سیاست را ایفا کرد و امکان تجربه کنش جمعی، همبستگی و اثرگذاری را در حافظه اجتماعی تثبیت نمود.

جنبش تحریم تنباکو نقطه عطف این فرایند محسوب می‌شود. اهمیت این جنبش نه صرفاً در لغو یک امتیاز اقتصادی، بلکه در تجربه موفق اعتراض فراگیر، هماهنگ و نسبتاً سازمان‌یافته نهفته است. برای نخستین بار، طیفی گسترده از گروه‌های اجتماعی در کنشی مشترک مشارکت کردند و دریافتند که اعتراض جمعی می‌تواند نتایج ملموس در پی داشته باشد. این تجربه، تصور پیشین از ناتوانی جامعه در برابر قدرت سیاسی را به طور جدی به چالش کشید و افق جدیدی از امکان کنش گشود.

با وجود این، اعتراض در این مقطع همچنان فاقد شناسایی حقوقی بود. مشروعیت اعتراض بیش از آنکه مبتنی بر قانون باشد، بر اتکای به مرجعیت دینی، عرف اجتماعی و احساس عمومی بی‌عدالتی استوار بود. از این رو، اعتراض

اجتماعی، هرچند واجد ظرفیت تحول آفرین، اما ناپایدار و آسیب‌پذیر باقی ماند. همین وضعیت، ضرورت گذار از اعتراض صرفاً اجتماعی به فهمی حقوقی از اعتراض را برجسته می‌سازد؛ فهمی که تنها در چارچوب تحول بنیادی نظم سیاسی و حقوقی قابل تحقق بود.

مشروطه ایرانی را می‌توان تلاشی تاریخی برای پاسخ‌گویی به همین ضرورت دانست. مشروطه نه فقط جنبشی سیاسی، بلکه کوششی مفهومی برای بازتعریف نسبت میان دولت، قانون و مردم بود. در منطق مشروطه، قدرت باید محدود شود، قانون عام بر همه حاکم باشد و مردم، نه به‌عنوان رعیت، بلکه به‌عنوان شهروندانی واجد حق شناسایی شوند. این تحول مفهومی، اگرچه ناقص و پرچالش، امکان طرح اعتراض را در افق حقوق عمومی فراهم آورد. اعتراض، از کنشی خارج از نظم، به امری قابل فهم در درون نظم حقوقی تبدیل شد.

با این حال، این گذار نه کامل بود و نه کامل. در بستر تاریخ معاصر ایران، همواره تنش‌های پدیدار میان منطق اقتدار شخصی و منطق حقوق عمومی وجود داشته است. این تنش، باعث شده اعتراض گاه به‌عنوان حق و گاه به‌عنوان تهدید تلقی شود. فهم این وضعیت متناقض، بدون توجه به ریشه‌های تاریخی و مفهومی اعتراض ممکن نیست. صرف اشاره به قوانین یا نهادها، بدون بارخوانی تجربه تاریخی گذار رعیت به شهروند، تصویری ناقص از جایگاه اعتراض به دست می‌دهد.

مسئله اصلی این پژوهش دقیقاً در همین نقطه شکل می‌گیرد: چگونه اعتراض در جامعه‌ای که انسان در آن فاقد سوژه‌مندی حقوقی بوده، به تدریج به کنشی قابل فهم در مسیر حقوق عمومی تبدیل شده است؟ این پرسش، نه صرفاً تاریخی و نه صرفاً حقوقی، بلکه پرسشی میان‌رشته‌ای است که به پدیده‌شناسی اعتراض در بستر اجتماعی ایران می‌پردازد. تمرکز این پژوهش بر تحول معنا و جایگاه اعتراض است، نه صرفاً توصیف وقایع اعتراضی یا فهرست کردن جنبش‌ها.

نوآوری این مقاله در آن است که اعتراض را نه فقط به‌عنوان ابزار سیاسی، بلکه به‌مثابه شاخصی برای سنجش تحول انسان سیاسی در ایران تحلیل می‌کند. اعتراض، در این رویکرد، آینه‌ای است که در آن می‌توان تغییر تصور از انسان، قدرت و قانون را مشاهده کرد. گذار از رعیت به شهروند، در همین آینه بازتاب می‌یابد: از اعتراض ناممکن، به اعتراض اجتماعی؛ و از اعتراض اجتماعی، به اعتراض حقوقی.

هدف این پژوهش، تبیین مسیر تدریجی این گذار و نشان دادن نقش اعتراض در شکل‌گیری فهم حقوق عمومی در ایران است. مقاله می‌کوشد نشان دهد که حق اعتراض، برخلاف تلقی رایج، مفهومی انتزاعی یا وارداتی نیست، بلکه ریشه در تجربه تاریخی جامعه ایران دارد. این تجربه، هرچند ناتمام و پرهزینه، بخشی از فرایند شکل‌گیری دولت قانون‌مند در ایران بوده است.

بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش چنین صورت‌بندی می‌شود: اعتراض چگونه از واکنشی اخلاقی و دینی در جامعه رعیتی، به کنشی قابل فهم و قابل صورت‌بندی در چارچوب حقوق عمومی در بستر گذار به مشروطه تبدیل شد؟ پاسخ به این سؤال، مستلزم تحلیل هم‌زمان تحولات اجتماعی، تجربه‌های اعتراضی و دگرگونی مفاهیم بنیادین قدرت و قانون است.

در اختیار مقاله متناسب با این هدف تنظیم شده است. ابتدا مفهوم اعتراض از حیث اجتماعی و حقوقی واکاوی می‌شود تا چارچوب نظری بحث روشن گردد. سپس وضعیت انسان سیاسی در ایران پیشامشروطه و فقدان سوژه حقوقی تحلیل می‌شود. در ادامه، تحول تدریجی آگاهی جمعی و امکان اعتراض بررسی می‌گردد. جنبش تنباکو به‌عنوان نقطه عطف اعتراض سازمان‌یافته مورد مطالعه قرار می‌گیرد و در نهایت، گذار اعتراض اجتماعی به فهم حقوقی اعتراض در بستر مشروطه تحلیل می‌شود. نتیجه‌گیری مقاله نیز کوشیده است تصویری منسجم از کل این مسیر ارائه دهد.

این پژوهش بر این مدعا استوار است که فهم اعتراض، کلید فهم تحولات حقوق عمومی در ایران است. بدون درک تاریخی و مفهومی اعتراض، نه می‌توان از تشریح سخن گفت و نه از قانون. اعتراض، اگر به‌درستی فهم شود، نه تهدید نظم سیاسی، بلکه نشانه حیات حقوقی جامعه و امکان اصلاح قدرت است. این مقاله تلاشی است برای بازخوانی این معنا در بستر تاریخ ایران.

## ۱. مفهوم‌شناسی اعتراض

اعتراض از جمله مفاهیمی است که فهم آن بدون دقت نظری و تاریخی، به‌ساده‌سازی و خلط مفهومی می‌انجامد. در زبان سیاسی و حقوقی، اعتراض نه صرفاً رفتار جمعی، بلکه نوعی نسبت میان قدرت و جامعه است. چگونگی تعریف اعتراض، مستقیماً بر جایگاه آن در نظم حقوق عمومی اثر می‌گذارد. در این مبحث، اعتراض از سطح استعمال عرفی فراتر رفته و در افق نظری، اجتماعی و حقوقی بازخوانی می‌شود. هدف، فراهم کردن بنیان مفهومی لازم برای تحلیل تاریخی اعتراض در ایران است.

### ۱/۱. اعتراض به‌مثابه کنش اجتماعی؛ ابعاد، کارکردها و تمایزها

در نخستین سطح تحلیل، اعتراض به‌عنوان نوعی کنش اجتماعی قابل فهم است؛ کنشی که در واکنش به وضعیت ادراک‌شده‌ای از بی‌عدالتی یا نابرابری شکل می‌گیرد و هدف آن، اثرگذاری بر تصمیمات یا رفتار نهاد قدرت است. اعتراض در این معنا، صرفاً بیان احساس نارضایتی یا انزجار نیست، بلکه کنشی معطوف به دیگری است؛ دیگری‌ای که به‌عنوان مرجع قدرت یا مسئول وضعیت موجود شناسایی می‌شود. بنابراین، اعتراض همواره واجد بُعدی ارتباطی و عمومی است و بدون حضور یا تصور مخاطب قدرت، معنا نمی‌یابد.

از منظر جامعه‌شناختی، اعتراض شکلی از کنش جمعی است که میان رفتار روزمره و کنش انقلابی قرار می‌گیرد. اعتراض نه الزاماً به دنبال فروپاشی نظم سیاسی است و نه به انفعال سیاسی رضایت می‌دهد. این موقعیت میانه، اعتراض را به یکی از شایع‌ترین و درعین حال پرتنش‌ترین اشکال کنش سیاسی بدل ساخته است (تیلی، ۲۰۰۸: ص. ۱۵). در بسیاری از موارد، اعتراض با هدف اصلاح درون‌نظمی صورت می‌گیرد، هرچند ممکن است در دسترهای خاص به رادیکالیزه شدن بینجامد.

تمایز مفهومی اعتراض از مفاهیمی چون شورش، مقاومت یا انقلاب اهمیت اساسی دارد. شورش معمولاً کنشی ناگهانی، فاقد سازمان‌یافتگی پایدار و غالباً خشونت‌بار است، در حالی که اعتراض می‌تواند مسالمت‌آمیز، تدریجی و حتی نمادین باشد. انقلاب نیز هدفی کلی‌تر و ساختارشکن دارد و متوجه تغییر بنیادین نظم سیاسی است، حال آنکه اعتراض اجتماعی اهداف معطوف به سیاست‌ها، تصمیمات یا رویه‌های مشخص است (فوران، ۱۳۸۸: ص. ۷۲).

اعتراض اجتماعی واجد کارکردنای متعدد است. نخست، کارکرد بیانی دارد؛ یعنی امکان آشکارسازی مطالبات و نارضایتی‌های انباشته را فراهم می‌سازد. دوم، کارکرد هویتی دارد؛ زیرا در فرآیند اعتراض، نوعی «ما»ی جمعی شکل می‌گیرد که از دل آن، همبستگی اجتماعی زاده می‌شود. سوم، کارکرد تنظیمی ایفا می‌کند؛ بدین معنا که اعتراض می‌تواند به اصلاح سیاست‌ها یا عقب‌نشینی قدرت منجر شود و از انباشت بحران جلوگیری کند (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ص. ۴۱).

با این حال، اعتراض اجتماعی در جوامعی که فاقد نظم حاکم تثبیت شده‌اند، اغلب از حمایت نهادی برخوردار نیست. مشروعیت اعتراض در چنین وضعیتی، نه از قانون، بلکه از عرف، مذهب، اخلاق یا احساس عمومی بی‌عدالتی نشئت می‌گیرد. همین امر باعث می‌شود که اعتراض به کنشی موفقی، پرهزینه و همواره در معرض سرکوب بدل شود. در اینجا، اعتراض هنوز «حق» نیست، بلکه امکانی اجتماعی و ناپایدار است که تحقق آن به توازن نیروها وابسته است (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ص. ۱۱۸).

نکته محوری آن است که اعتراض اجتماعی، پیش از آنکه نهادی شود، تجربه می‌شود. جامعه از خلال تجربه اعتراض می‌آموزد که کنش جمعی ممکن است و می‌تواند اثرگذار باشد. این تجربه، در شکل‌گیری آگاهی سیاسی نقشی تعیین‌کننده دارد و زمینه را برای مطالبات حقوقی بعدی فراهم می‌سازد. از همین رو، حتی اعتراض‌های شکست‌خورده نیز در حافظه جمعی باقی می‌مانند و به سرمایه نمادین اعتراض بدل می‌شوند.

## ۲/۱. اعتراض به مثابه حق؛ الزامات مفهومی و پیوند با حقوق عمومی

اعتراض زمانی از سطح کنش اجتماعی فراتر می‌رود که در قالب حق به رسمیت شناخته شود. حق اعتراض مستلزم دگرگونی عمیق در تصور از انسان، قدرت و قانون است. در چارچوب حقوق عمومی مدرن، فرد نه رعیت مطیع، بلکه

سوژه ای حقوق مند تلقی می شود که حق دارد قدرت را نقد، سیاست‌ها را به چالش بکشد و در سپهر عمومی مشارکت کند. بدون این تحول مفهومی، اعتراض همچنان امری استثنایی و خارج از نظم حقوقی باقی می ماند. حق اعتراض بر پیش فرض‌هایی نظری استوار است. نخست، پذیرش این اصل که قدرت سیاسی خطاپذیر است و امکان نقد آن نه تنها مجاز، بلکه ضروری است. دوم، شناسایی شهروند به عنوان دارنده حق، نه صرفاً موضوع تکلیف. سوم، وجود قانونی عام ز بی طرف که بتواند میان اعتراض مشروع و کنش مجرمانه تمایز قائل شود. این پیش فرض‌ها، شالوده حقوق عمومی مدرن را شکل می دهند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ص. ۱۶۷).

در نظم حقوقی مدرن، اعتراض معمولاً در پیوند با آزادی بیان، آزادی اجتماع و آزادی تشکل معنا می یابد. این حقوق، بستر نهادی اعتراض را فراهم می کنند و آن را از وضعیت تهدیدآمیز برای نظم سیاسی خارج می سازند. در چنین چارچوبی، اعتراض نه اختلال در نظم، بلکه سازوکاری برای اصلاح نظم تلقی می شود. دولت قانون مند موظف است اعتراض را به رسمیت بشناسد. آن را تنظیم کند و از تعرض غیرقانونی به کنشگران معترض جلوگیری به عمل آورد (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ص. ۹۲).

حق اعتراض صرفاً حقی منفی به معنای عدم مداخله دولت نیست، بلکه واجد جنبه ایجابی نیز هست. دولت باید شرایط عملی تحقق اعتراض را فراهم کند؛ از جمله تضمین امنیت اجتماع، تعیین سازوکارهای قانونی و پرهیز از تفسیر موسع امنیتی. فقدان این الزامات، حق اعتراض را به مفهومی صوری و بی اثر بدل می کند.

در جوامعی که گذار به دولت مدرن را به صورت ناتمام تجربه کرده اند، حق اعتراض اغلب در وضعیت تعلیق قرار می گیرد. از یک سو، قانون از آزادی‌ها سخن می گوید و از سوی دیگر، منطق اقتدار سنتی، اعتراض را بی نظمی یا تهدید تلقی می کند. این شکاف مفهومی، سبب می شود اعتراض هم‌زمان دارای مشروعیت اجتماعی و عدم اطمینان حقوقی باشد (آجودانی، ۱۳۸۹: ص. ۵۸).

تمایز میان اعتراض اجتماعی و اعتراض حقوقی، تمایزی تاریخی و تدریجی است. اعتراض اجتماعی بستر زایش آگاهی و همبستگی را فراهم می کند و اعتراض حقوقی، شکل نهادینه شده و تثبیت یافته همان تجربه است. حق اعتراض را می توان محصول تاریخی تلاش‌های اجتماعی دانست که در نهایت در قالب قانون صورت بندی می شود. از این رو، حقوق عمومی بدون درک تاریخ اعتراض، ناقص و انتزاعی باقی می ماند. اعتراض، مفهومی چندبعدی است که در تقاطع کنش اجتماعی، آگاهی سیاسی و نظم حقوقی شکل می گیرد. این پیچیدگی مفهومی، زیربنای تحلیل تاریخی اعتراض در ایران و فهم گذار از رعیت به شهروند را تشکیل می دهد؛ گذاری که محور بنیادی این مقاله است.

## ۲. وضعیت انسان سیاسی در ایران پیشامشروطه (رعیت، نه شهروند)

درک پدیده اعتراض در ایران، بدون تحلیل پیشینی جایگاه انسان سیاسی در ساختار قدرت امکان‌پذیر نیست. در دوره پیشامشروطه، انسان ایرانی نه به‌مثابه «شهروند»، بلکه در مقام «رعیت» تعریف می‌شد؛ مقامی که اساساً فاقد حق، اراده مستقل و نقش فعال در نظم سیاسی بود. این وضعیت، نه‌تنها رابطه مردم با حکومت را تعیین می‌کرد، بلکه افق‌های فهم ظلم، عدالت و امکان کنش اعتراضی را نیز محدود می‌ساخت. در چنین ساختاری، اعتراض نه یک حق عدالتی، بلکه رفتاری ناموجه یا حتی گناه‌آلود تلقی می‌شد. از این‌رو، بررسی مفهوم رعیت و بنیان‌های فکری و الهیاتی آن، مقدمه‌ای ضروری برای فهم چرایی غیبت اعتراض حقوقی در ایران پیشامشروطه است.

## ۱/۲. مفهوم رعیت و فقدان سوژه حقوق عمومی

مفهوم «رعیت» در ایران پیشامشروطه، تنها یک اصطلاح اداری یا اجتماعی نبود، بلکه بیانگر نوعی خاص از انسان سیاسی بود که نسبتش با قدرت، مبتنی بر تبعیت، وابستگی و فقدان حق تعریف می‌شد. رعیت در برابر سلطان قرار نداشت، بلکه «زیر» او قرار می‌گرفت؛ سلطانی که نه مسئول، بلکه مالک جان، مال و سرنوشت سیاسی مردم تلقی می‌شد. در این چارچوب، اساساً چیزی به نام «سوژه حقوق عمومی» وجود نداشت، زیرا حقوق عمومی مستلزم شناسایی فرد به‌عنوان صاحب حق در برابر قدرت است، امری که در منطق رعیتی ناممکن بود (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۴۵-۴۸).

در نظام سیاسی قاجار، دولت نه نهادی عمومی بلکه امتداد شخص شاه محسوب می‌شد. به تعبیر همایون کاتوزیان، ساخت قدرت در ایران مبتنی بر «دولت استبدادی کوتاه‌مدت» بود؛ دولتی که فاقد قواعد پایدار حقوقی است و رابطه‌اش با جامعه بر پایه اراده شخصی حاکم تنظیم می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۲۳). در چنین ساختاری، رعایا نه شهروندانی با حقوق برابر، بلکه اتباعی بودند که امنیت، مالکیت و حتی خیانتشان به میزان نزدیکی یا دوری از قدرت وابسته بود. از این‌رو، مفهوم حق، مفهومی اخلاقی یا عرفی باقی می‌ماند و هرگز به سطح مطالبه حقوقی ارتقا نمی‌یافت.

فقدان سوژه حقوق عمومی به این معنا بود که مردم نمی‌توانستند خود را طرف مطالبه از حکومت تصور کنند. آن‌ها نه «حق اعتراض» داشتند و نه حتی زبان مفهومی برای بیان آن. همان‌گونه که طباطبایی نشان می‌دهد، فقدان اندیشه دولت و قانون در ایران پیشامدین، موجب می‌شد که رابطه مردم و حاکم در سطح شخصی، اخلاقی یا دینی باقی بماند و هرگز نهادمند نشود (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۰۹). رعیت می‌توانست از ظلم بنالد، اما نمی‌توانست آن را به‌مثابه نقض حق تحلیل کند.

این وضعیت در متون تاریخی نیز به‌وضوح انعکاس یافته است. ناظم‌الاسلام کرمانی در توصیف وضعیت مردم پیش از بیداری مشروطه، بارها بر ناتوانی آنان در فهم علل سیاسی ظلم و فقدان ابزار جمعی برای مقابله با آن تأکید می‌کند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۲۱-۲۵). حتی هنگامی که ظلم آشکار بود، اعتراض‌ها اغلب فردی،

مقطعی و بدون افق تغییر ساختاری باقی می‌ماندند. علت اصلی این امر، نه صرفاً ترس، بلکه نبود تصور «حق داشتن» بود.

در واقع، رعیت نه تنها فاقد حقوق سیاسی، بلکه فاقد خودآگاهی حقوقی بود. به تعبیر آبراهامیان، پیش از مشروطه، زبان سیاسی غالب، زبانی اخلاقی و دینی بود نه حقوقی؛ زبانی که در آن ظلم نکوهیده می‌شد، اما حقوق تعریف نمی‌گردید (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۷۱). مادامی که انسان سیاسی خود را «صاحب حق» نداند، اعتراض نیز نمی‌تواند به‌مثابه کشتی مشروع و پایدار شکل بگیرد.

در نظام سیاسی پیشامشروطه، مفهوم «رعیت» نه تنها جایگزین مفهومی برای شهروند بود، بلکه اساساً امکان اندیشیدن به فرد به‌مثابه حامل حق را مسدود می‌کرد. رعیت در این نظم، نه فاعل حقوقی بلکه موضوع اداره، حفاظت یا تنبیه محسوب می‌شد و نسبت او با قدرت، نسبتی عمودی و غیرقراردادی بود. فقدان قرارداد اجتماعی یا هرگونه مبنای رضایت‌محور برای حکومت سبب می‌شد که اقتدار سیاسی به‌عنوان امری طبیعی، موروثی یا مقدر فهم شود، نه پدیده‌ای قابل پرسش یا تحدید. در چنین چارچوبی، قانون نیز نه به‌عنوان قاعده‌ای عام و انتزاعی، بلکه به‌مثابه اراده حاکم یا عرف متغیر قدرت عمل می‌کرد و بنابراین نمی‌توانست بستری برای شناسایی سوژه حقوق عمومی فراهم آورد.

زبان سیاسی و اداری این دوره نیز بازتاب‌دهنده همین وضعیت بود. مفاهیمی چون «عدل شاهانه»، «سایه خدا» یا «رعیت‌پروری» نشان می‌دهد که رابطه دولت و مردم در سطح گفتمان، رابطه‌ای اخلاقی و پدرسالارانه تلقی می‌شد، نه رابطه‌ای حقوقی. رعیت ذی‌حق نبود، بلکه ذی‌رحمت بود و آنچه مطالبه می‌کرد نه حق، بلکه لطف یا شفقت حاکم محسوب می‌شد. این چارچوب معنایی، حتی امکان تصور حق مقاومت یا اعتراض را از اساس منتفی می‌ساخت، زیرا اعتراض مستلزم شناسایی فرد به‌عنوان سوژه‌ای برابر در برابر قدرت است.

از این منظر، فقدان سوژه حقوق عمومی در ایران پیشامشروطه صرفاً ناشی از نبود نهادهای قانونی مدرن نبود، بلکه ریشه در تصور انسان سیاسی داشت. انسان به‌عنوان رعیت، فاقد خودآگاهی حقوقی و جایگاه هنرکاری برای مطالبه و اعتراض بود. همین فقدان مفهومی است که توضیح می‌دهد چرا گذار به مشروطه نه فقط تغییری نهادی، بلکه تحولی معرفتی در تلقی از انسان، قانون و قدرت محسوب می‌شود.

بنابراین، مفهوم رعیت، به‌طور ساختاری مانع شکل‌گیری اعتراض در معنای حقوق عمومی آن بود. اعتراض، اگر رخ می‌داد، نه از موضع حق بلکه از جایگاه تظلم‌خواهی یا استغاثه صورت می‌گرفت. این وضعیت، زمینه اصلی فهم الهیاتی ظلم و جایگزینی دعا و صبر به‌جای اعتراض را فراهم می‌کرد؛ امری که در گفتار بعدی بررسی می‌شود.

## ۲/۲. تبیین الهیاتی ظلم و جایگاه دعا، صبر و تسلیم به جای اعتراض

در ایران پیشامشروطه، فهم ظلم و نسبت انسان با حاکم، به شدت متأثر از چارچوب‌های الهیاتی و فقهی بود. حاکم، هر چند ممکن بود ظالم تلقی شود، اما ظلم او غالباً نه به عنوان نقض حق رعیت، بلکه به مثابه آزمون الهی یا پیامد گناه جمعی تفسیر می‌شد. این تبیین الهیاتی، نقش مهمی در بازتولید انفعال سیاسی و مهار امکان اعتراض داشت. در چنین منطقی، تغییر وضعیت موجود نه از مسیر کنش سیاسی، بلکه از طریق توبه، دعا و صبر انتظار می‌رفت.

اندیشه سیاسی شیعه، به ویژه در دوره‌های پیشامشروطه، اگرچه متضمن نقد ظلم بود، اما این نقد الزاماً به مشروعیت اعتراض سیاسی منجر نمی‌شد. فقه سیاسی غالب، با تأکید بر حفظ نظم و پرهیز از فتنه، خروج و اعتراض علیه سلطان را امری خطرناک و نامطلوب می‌دانست (فیرحی، ۱۳۸۶: ۱۸۹). حتی در مواردی که حاکم «جائر» معرفی می‌شد، راه حل نه قابل‌جمع می، بلکه صبر و انتظار فرج تلقی می‌گردید.

این رویکرد در آثار فقهی و اخلاقی به وضوح دیده می‌شود. نراقی، هر چند به نقد بی‌عدالتی می‌پردازد، اما راه اصلاح را عمدتاً در تهذیب اخلاق فردی و اصلاح نیت‌ها می‌جوید، نه در کنش سیاسی جمعی (نراقی، ۱۳۷۵: ۲۱۲). در چنین چارچوبی، ظلم امری فراانسانی و منابزده‌کی تلقی می‌شود و در نتیجه، مسئولیت سیاسی حاکم کمرنگ یا حتی نامرئی می‌گردد.

از سوی دیگر، تصور «ظل‌اللهی» سلطان، هر چند همیشه به صورت صریح بیان نمی‌شد، اما در لایه‌های عمیق فرهنگ سیاسی حضور داشت. شاه، سایه خدا بر زمین تلقی می‌شد و مخالفت با او می‌توانست به مثابه مخالفت با مشیت الهی فهم شود (آجودانی، ۱۳۸۲: ۹۴). این تصور، اعتراض را از سطح کنش مشروع انسانی به سطح گناه یا بی‌حرمتی تقلیل می‌داد.

در این فضا، دعا جای اعتراض را می‌گرفت. به جای مطالبه عدالت از حکومت، از خداوند درخواست رفع ظلم می‌شد. صبر، نه به عنوان فضیلتی موقت، بلکه به مثابه راهبرد اصلی مواجهه با ستم توده می‌شد. این امر، به تعبیر فوران، سبب می‌شد که نارضایتی‌های اجتماعی در سطح عاطفی و مذهبی تخلیه شود و بد کنش سیاسی نهادینه بدل نگردد (فوران، ۱۳۸۷: ۶۲).

با این حال، این تبیین الهیاتی یکدست و ایستا نبود. تماس تدریجی با مفاهیم جدید، رشد شهرنشینی و تحول ساختارهای اقتصادی، به آرامی این قرائت قدسی از قدرت را فرسایش داد. اما تا پیش از اواخر قرن نوزدهم، همچنان غالب بود و مانع اصلی تبدیل اعتراض به کنشی جمعی و آگاهانه محسوب می‌شد. تنها هنگامی که ظلم از تقدیر الهی به امر زمینی و قابل تغییر فروکاسته شد، امکان اعتراض سیاسی پدید آمد؛ تحولی که در مبحث بعدی بررسی خواهد شد.

### ۳. تحول تدریجی آگاهی جمعی و امکان اعتراض

گذار از وضعیت رعیتی به امکان اعتراض، نه نتیجه یک گسست ناگهانی، بلکه حاصل تحولی تدریجی در آگاهی جمعی جامعه ایرانی بود. این تحول، در پی تغییرات اجتماعی، اقتصادی و فکری، به آرامی بنیان‌های ذهنی اطاعت بی‌چون و چر را فرسایش داد و تصور تازه‌ای از نسبت مردم و قدرت پدید آورد. در این فرایند، ظلم از تقدیری الهی به امری انسانی و قابل نقد تبدیل شد و جامعه به تدریج خود را واجد حق داوری درباره حاکمیت دانست. امکان اعتراض، بیش از آنکه به کنش جمعی بدل شود، در سطح ذهن و زبان سیاسی تکوین یافت. این مبحث، به واکاوی مراحل این تحول در آگاهی جمعی می‌پردازد.

#### ۱/۳. تکوین نارضایتی اجتماعی و زایش آگاهی پیشاسیاسی

تحول آگاهی جمعی در ایران پیشامشروطه، ابتدا در سطح «نارضایتی اجتماعی» رخ داد، نه در قالب اعتراض سیاسی آگاهانه. نارضایتی‌ها عمدتاً ریشه در فشارهای اقتصادی، ناامنی معیشتی، مالیات‌های سنگین، اجحاف حکام محلی و ناکارآمدی دستگاه سلطنت داشتند. باین حال، آنچه این نارضایتی‌ها را از وضعیت پیشین متمایز می‌کرد، تداوم و هم‌زمانی آن‌ها در لایه‌های مختلف جامعه بود؛ امری که به تدریج زمینه همدلی اجتماعی و شکل‌گیری آگاهی مشترک را فراهم ساخت (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۸۳).

در این مرحله، هنوز نمی‌توان از «آگاهی سیاسی» به معنای دقیق کلمه سخن گفت، بلکه با نوعی آگاهی پیشاسیاسی مواجهیم؛ آگاهی‌ای که در آن مردم بیش از گذشته، ظلم را محسوس‌تر و ناعادلانه‌تر تجربه می‌کنند، اما هنوز فاقد چارچوب نظری برای تحلیل آن هستند. به تعبیر فوران، این وضعیت، مرحله انباشت نارضایتی است که شرط لازم، اما نه کافی، برای بروز اعتراض سیاسی به‌شمار می‌رود (فوران، ۱۳۸۷: ۵۷).

یکی از عوامل مهم این تحول، دگرگونی ساختارهای اجتماعی بود. رشد شهرنشینی، گسترش بازار، افزایش ارتباط میان اصناف و تجمع‌های مذهبی، فضاهایی ایجاد کرد که در آن تجربه‌های فردی از ظلم، به تجربه‌ای جمعی تبدیل می‌شد. بازار و مسجد، به‌عنوان دو نهاد محوری جامعه شهری، نقشی اساسی در انتقال نارضایتی‌ها و ایجاد زبان مشترک میان گروه‌های مختلف ایفا کردند (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۹۲).

در این بستر، مفهوم «بی‌عدالتی» به آرامی از امر شخصی و اخلاقی به مسئله‌ای اجتماعی بدل شد. اگر پیش‌تر ظلم، سرنوشتی محتوم یا آزمونی الهی تلقی می‌شد، اکنون بیشتر به‌مثابه نتیجه تصمیمات نادرست انسان‌ها، به‌ویژه حاکمان، فهم می‌گردید. این تغییر ظریف، اما بنیادین، نخستین گام در مسیر امکان‌پذیری اعتراض بود، زیرا اعتراض زمانی معنادار می‌شود که ظلم، قابل انتساب به فاعل انسانی باشد.

متون تاریخی این دوره نیز گواه این تحول اند. سفرنامه‌ها و خاطرات، از افزایش نارضایتی عمومی و گفت‌وگوهای روزمره درباره ستم حکام حکایت دارند؛ گفت‌وگوهایی که هرچند هنوز فاقد زبان حقوقی اند، اما نشان از نوعی بیداری اجتماعی دارند (براون، ۱۳۷۷: ۶۱). چنین گفت‌وگوهایی، به‌ویژه در فضاهای نیمه‌عمومی، به تدریج امکان تصور کنش جمعی را فراهم کردند. پیش‌شرط اعتراض سازمان‌یافته، نه وجود ایدئولوژی سیاسی منسجم، بلکه تکوین آگاهی پیشاسیاسی و احساس مشترک ناعادلانه‌بودن وضع موجود بود. این آگاهی، زمینه را برای گام بعدی فراهم کرد: ظهور زبان‌های نو برای نقد قدرت.

تکوین نارضایتی اجتماعی در ایران پیشامشروطه را نمی‌توان صرفاً به انباشت دشواری‌های اقتصادی یا فشارهای معیشتی فروکاست؛ این نارضایتی زمانی به مرحله‌ای کیفی می‌رسد که تجربه زیسته بی‌عدالتی، به تدریج در سطح جمعی قابل بیان و اشتراک‌گذاری می‌شود. آنچه در این مرحله اهمیت می‌یابد، انتقال نارضایتی از ساحت زیستی و فردی به عرصه نمادین و اجتماعی است؛ فرآیندی که در آن رنج‌های روزمره به زبان مشترک بدل می‌شوند، حتی اگر هنوز فاقد مفاهیم صریح سیاسی یا حقوقی باشند. این زبان، اغلب اخلاقی، دینی یا عرفی است و به جای نقد ساختار قدرت، بر «بی‌عدالتی»، «فساد» یا «انحراف از شرع» تمرکز دارد.

آگاهی پیشاسیاسی دقیقاً در همین نقطه شکل می‌گیرد؛ آگاهی‌ای که هنوز قدرت را به‌صورت نهادی و ساختاری فهم نمی‌کند، اما به‌روشنی میان وضع موجود و تصور یک نظم عادلانه فاصله می‌گذارد. این آگاهی نه بر مبنای حق، بلکه بر مبنای شایستگی اخلاقی، انصاف یا وظیفه دینی سامان می‌یابد و از همین رو، حامل نوعی تناقض درونی است: از یک سو، ریشه در پذیرش نظم سیاسی موجود دارد و از سوی دیگر، بذر تردید نسبت به مشروعیت اعمال قدرت را در خود می‌پروراند. شکایت‌ها، عریضه‌نویسی‌ها، تجمع در اماکن مذهبی یا پناه بردن به علما، بیان‌های عینی این وضعیت دوگانه‌اند.

نکته تعیین‌کننده آن است که این آگاهی، به‌رغم فقدان صورت‌بندی نظری، زمینه روانی و اجتماعی عبور از انفعال رعیتی را فراهم می‌کند. با تکرار تجربه نارضایتی مشترک، تصور تغییر، هرچند مبهم و اخلاقی، به امری ممکن بدل می‌شود. بدین ترتیب، آگاهی پیشاسیاسی را باید نه مرحله‌ای گذرا و کم‌اهمیت، بلکه شرط امکان هرگونه کنش اعتراضی گسترده و نهادمند در مراحل بعدی تحول اجتماعی دانست.

### ۲/۳. گذار از تظلم‌خواهی اخلاقی به نقد قدرت و امکان اعتراض

گذار از تظلم‌خواهی اخلاقی به نقد قدرت را می‌توان یکی از ظریف‌ترین و در عین حال تعیین‌کننده‌ترین تحولات در تاریخ کنش جمعی ایران دانست. در مرحله تظلم‌خواهی، نارضایتی نه متوجه ساختار قدرت، بلکه معطوف به

انحرافات فردی کارگزاران یا گسست میان رفتار حاکم و معیارهای اخلاقی و دینی تلقی می‌شود. در این چارچوب، حاکم در اصل مشروع باقی می‌ماند و شکایت از «بدی زمانه» یا «فساد عمال» بیان می‌شود، نه از خود نظام قدرت. این وضعیت، اگرچه نوعی امکان بیان اعتراض را فراهم می‌کرد، اما هم‌زمان مانع عبور آن از سطح اخلاقی و عاطفی به سطحی تحلیلی و انتقادی می‌شد. اما تداوم ناکامی تظلم‌خواهی و بی‌پاسخ ماندن شکایت‌ها، به تدریج منجر به شکافی در این منطق اخلاقی شد. جامعه درمی‌یابد که بی‌عدالتی صرفاً معلول خطای افراد نیست، بلکه ریشه در شیوه سامان‌یافتگی قدرت دارد. این تغییر ادراک، نقطه آغاز نقد قدرت است؛ نقدی که هنوز واجد مفاهیم مدرن حقوقی نیست، اما حاکمیت را از مقام داور اخلاقی به موضوع پرسش و سنجش فرو می‌کشد. از این لحظه، قدرت دیگر صرفاً منشأ نظم یا رحمت نیست، بلکه می‌تواند منشأ ظلم ساختاری تلقی شود.

امکان اعتراض دقیقاً در این گسست مفهومی پدیدار می‌شود. اعتراض زمانی ممکن می‌گردد که قدرت، نه امری مقدر، بلکه پدیده‌ای زمینی و پدیدارپذیر به‌شمار آید. تجمع، تحصن یا ترک اطاعت، در این معنا، دیگر صرف واکنش احساسی نیست، بلکه کنشی آگاهانه برای اعمال فشار بر قدرت به‌شمار می‌آید. از این منظر، اعتراض نه نتیجه وجود حقوق مدون، بلکه محصول دگرگونی در آگاهی جمعی است. این تحول معرفتی، زمینه نظری لازم برای شناسایی بعدی اعتراض در قالب حق را فراهم می‌سازد و پیوند میان تجربه اجتماعی و امر حقوقی را ممکن می‌کند.

مرحله دوم تحول آگاهی جمعی، هنگامی آغاز شد که نا‌ضاییتی اجتماعی به تدریج صورت‌بندی مفهومی و زبانی یافت. در این مرحله، مردم دیگر صرفاً از ظلم شکایت نمی‌کردند، بلکه به‌طور ضمنی یا صریح، مشروعیت عملکرد حاکمان را زیر سؤال می‌بردند. این گذار، نقطه عطفی در حرکت از تظلم‌خواهی اخلاقی به نقد قدرت سیاسی به‌شمار می‌رود.

یکی از عوامل کلیدی این تحول، تماس با مفاهیم جدید عدالت، قانون و نظم سیاسی بود. این مفاهیم، از طریق ترجمه متون، سفرهای خارجی، فعالیت مبلغان فکری و نیز مواجهه با نظام‌های حقوقی نوین به جامعه ایرانی راه یافتند. طباطبایی بر این نکته تأکید می‌کند که ورود مفهوم «قانون» به اندیشه ایرانی، اساساً نگاه به قدرت را دگرگون کرد و آن را از اراده شخص شاه به امری قابل قاعده‌گذاری بدل ساخت (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۴۲).

در این فضا، تظلم‌خواهی، که پیش‌تر خطاب به سلطان یا درگاه الهی بود، به تدریج به مطالبه‌ای جمعی بدل شد. مردم، هرچند هنوز زبان حقوق عمومی مدرن را در اختیار نداشتند، اما به‌صورت عملی خواهان تحدید قدرت، رفع خودسری حکام و برقراری نوعی نظم عادلانه‌تر بودند. این خواسته‌ها، در قالب بست‌نشینی، تحصن، تعطیلی بازار و اعتراض‌های صنفی بروز یافت؛ اشکالی از کنش جمعی که میان دعا و اعتراض سیاسی قرار داشتند (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۱۸).

از منظر فکری، نقش روحانیت در این مرحله واجد اهمیت ویژه است. بخشی از اندیشه فقهی، با بازتفسیر مفاهیمی چون ظلم، عدالت و امر به معروف، به تدریج امکان نقد حاکم را فراهم آورد. فیرحی نشان می‌دهد که این بازتفسیرها، اگرچه هنوز به نظریه‌ای کامل از حاکمیت قانون منجر نشده بودند، اما راه را برای مشروعیت‌یافتن مخالفت با ظلم هموار کردند (فیرحی، ۱۳۸۶: ۲۱۴).

بنابراین ترتیب، اعتراض از کنشی مذموم یا بی‌فایده، به امری ممکن و گاه مشروع تبدیل شد. این مشروعیت، نه بر پایه حقوق مطرح، بلکه بر مبنای ترکیبی از احساس بی‌عدالتی، اخلاق دینی و آگاهی اجتماعی نوظهور استوار بود. همین وضعیت میانی است که بستر شکل‌گیری اولین اعتراض‌های نسبتاً سازمان‌یافته، از جمله جنبش تنباکو، را فراهم ساخت. تحول آگاهی جمعی، شرط بنیادی امکان اعتراض در ایران بود. بدون این تحول ذهنی و زبانی، هیچ کنش اعتراضی نمی‌توانست از سطح واکنش‌های پراکنده فراتر رود. مبحث بعدی نشان خواهد داد که چگونه این آگاهی نوظهور، در جنبش تنباکو، برای نخستین بار به اعتراض سازمان‌یافته و مؤثر بدل شد.

#### ۴. جنبش تنباکو و تولد اعتراض سازمان‌یافته

جنبش تنباکو را می‌توان نخستین تجربه موفق اعتراض جمعی و نسبتاً سازمان‌یافته در تاریخ سیاسی معاصر ایران دانست. این جنبش، نه صرفاً واکنشی اقتصادی به امتیاز انحصاری، بلکه تجلی مرحله‌ای نو از آگاهی اجتماعی و سیاسی بود که در آن مردم، برای نخستین بار، خود را بی‌حق در برابر تصمیمات حاکمیت تصور کردند. در جریان این واقعه، اعتراض از سطح نارضایتی پراکنده فراتر رفت و به کنشی هماهنگ، هدفمند و مؤثر تبدیل شد. جنبش تنباکو نقطه عطفی است که در آن، اعتراض از تظلم‌خواهی اخلاقی به کنش سیاسی جمعی گذار یافت. بررسی این جنبش، کلیدی‌ترین مدخل برای فهم تولد اعتراض سازمان‌یافته در ایران است.

#### ۴/۱. زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شکل‌گیری جنبش تنباکو

جنبش تنباکو در خلأ تاریخی شکل نگرفت، بلکه حاصل انباشت تدریجی نارضایتی‌هایی بود که در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم به اوج رسید. اعطای امتیاز انحصاری توتون و تنباکو به شرکت رژی انگلیسی، تنها بقره‌ای بود که این نارضایتی‌ها را آشکار ساخت. این امتیاز، نه تنها منافع اقتصادی بازرگانان، کشاورزان و اصناف را تهدید می‌کرد، بلکه نمادی عینی از بی‌اعتنایی حکومت به منافع عمومی و وابستگی روزافزون آن به قدرت‌های خارجی بود (ابراهامیان، ۱۳۸۴: ۹۸).

ساختار اقتصادی ایران قاجاری، به شدت متکی بر بازار داخلی و شبکه اصناف بود. تنباکو کالایی فراگیر محسوب می‌شد که تولید و مصرف آن لایه‌های مختلف جامعه را درگیر می‌کرد. از این رو، امتیاز تنباکو برخلاف بسیاری از قراردادهای پیشین، مستقیماً معیشت گروه‌های متعددی را تحت تأثیر قرار داد و امکان شکل‌گیری همبستگی

اجتماعی گسترده را فراهم آورد (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۱۱۰). این ویژگی، جنبش تنباکو را از اعتراض‌های موضعی پیشین متمایز می‌ساخت.

از منظر سیاسی، این جنبش در شرایطی پدید آمد که اقتدار دولت قاجار به واسطه بحران مالی، ضعف اداری و فشار قدرت‌های خارجی تضعیف شده بود. شاه، برای تأمین هزینه‌های دربار، به واگذاری امتیازات متوسل می‌شد و مردم، امر، مشروعیت سیاسی او را در چشم مردم فرسوده بود. در چنین فضایی، جامعه آمادگی بیشتری برای اعتراض به تصمیمات حاکمیت پیدا کرده بود. نکته مهم آن است که اعتراض به امتیاز تنباکو، صرفاً به‌عنوان مخالفت با یک قرارداد خاص باقی نماند، بلکه به تدریج به نقد کلی شیوه حکمرانی تبدیل شد. مردم دریافتند که مسئله، نه فقط تنباکو، بلکه ساختاری است که بدون مشورت و رضایت جامعه، سرنوشت اقتصادی کشور را در اختیار بیگانگان قرار می‌دهد. این دریافت، نشانه‌ای روشن از ارتقای سطح آگاهی سیاسی و گذار از نارضایتی به اعتراض بود. زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جنبش تنباکو، نشان می‌دهد که این اعتراض، محصول تصادف یا تحریک لحظه‌ای نبود، بلکه روندی بود که در محث پیشین به آن پرداخته شد: تحول تدریجی آگاهی جمعی و امکان‌پذیر شدن اعتراض.

#### ۲/۴. نقش مرجعیت دینی و سازمان‌یافتگی اعتراض

عنصر تعیین‌کننده در موفقیت جنبش تنباکو، سازمان‌یافتگی اعتراض و پیوند آن با مرجعیت دینی بود. فتوای میرزای شیرازی مبنی بر تحریم استعمال تنباکو، اعتراض را از سطح مخالفت اقتصادی به سطح کنشی مشروع و الزام‌آور ارتقا داد. این فتوا، نه تنها مشروعیت دینی اعتراض را تعیین کرد، بلکه شبکه‌ای گسترده از ارتباطات اجتماعی را برای اجرای آن فعال ساخت (فیرحی، ۱۳۸۶: ۲۳۱).

مرجعیت دینی، در غیاب نهادهای مدرن سیاسی، نقشی شبه‌نهادی در سازمان‌دهی اعتراض ایفا کرد. روحانیت، با حضور در مساجد، بازارها و محافل عمومی، پیام اعتراض را منتقل و از پراکندگی آن جلوگیری کرد. این امر، جنبش تنباکو را به نخستین تجربه هماهنگ نافرمانی جمعی در تاریخ ایران بدل ساخت؛ نافرمانی‌ای که نه تنها گسترده، بلکه مستمر و هدفمند بود (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۳۵).

اهمیت این جنبش در آن است که برای نخستین بار، اعتراض به‌عنوان کنشی جمعی و عقلانی تجربه شد. مردم مشاهده کردند که از طریق اتحاد و پایداری، می‌توان اراده حاکم را تغییر داد. لغو امتیاز تنباکو، صرف‌نظر از پیامدهای اقتصادی، اثبات عملی امکان تأثیرگذاری اعتراض بود؛ تجربه‌ای که تأثیر عمیقی بر حافظه تاریخی جامعه ایرانی برجای گذاشت (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۹۱).

از منظر نظری، جنبش تنباکو نقطه گذار از رعیت به سوژه معترض است. در این جنبش، مردم نه به‌عنوان خواهشگران، بلکه به‌مثابه کنشگران فعال وارد صحنه شدند. هرچند هنوز سخنی از حقوق شهروندی مدرن در میان نبود، اما نوعی «حق نانوشته اعتراض» در عمل به رسمیت شناخته شد؛ حقی که بر پایه اخلاق دینی، عدالت خواهی و منافع عمومی استوار بود. جنبش تنباکو را می‌توان نخستین سنگ‌بنای فهم حقوقی اعتراض در ایران دانست. این جنبش نشان داد که اعتراض می‌تواند مشروع، جمعی و مؤثر باشد؛ تجربه‌ای که مستقیماً به حوادث منتهی به مشروطیت و تلاش برای نهادینه کردن حق اعتراض در قالب قانون انجامید. مبحث بعدی به بررسی همین گذار، یعنی حرکت از اعتراض اجتماعی به فهم حقوقی اعتراض، اختصاص دارد.

## ۵. از اعتراض اجتماعی به فهم حقوقی اعتراض

تجربه جنبش تنباکو، نقطه‌ای تعیین‌کننده در تاریخ سیاسی ایران محسوب می‌شود که در آن، اعتراض از واکنشی اجتماعی به رفتاری آگاهانه و مؤثر بدل شد. با این حال، این تحول هنوز در سطح کنش اجتماعی باقی مانده و به «حق» در معنای حقوقی آن تبدیل نشده بود. گذار از اعتراض به‌مثابه کنش جمعی، به اعتراض به‌عنوان حق عمومی، نیازمند دگرگونی عمیق‌تری در فهم دولت، قانون و جایگاه فرد در نظم سیاسی بود. این دگرگونی به تدریج و در بستر تجربه‌های اعتراضی پیشامشروطه شکل گرفت. مبحث حاضر به واکاوی این گذار مفهومی و نهادی می‌پردازد.

### ۵/۱. اعتراض به‌مثابه کنش اجتماعی؛ محدودیت‌ها و دلایلی

پس از جنبش تنباکو، اعتراض در جامعه ایرانی به‌عنوان امری «ممکن» و «مؤثر» به رسمیت شناخته شد، اما هنوز فاقد بنیان حقوقی بود. اعتراض، بیش از آنکه به حق ذاتی مردم نسبت به حاکمیت متکی باشد، بر ترکیبی از اخلاق دینی، عدالت خواهی عرفی و همبستگی اجتماعی استوار بود. در این چارچوب، مشروعیت اعتراض نه از قانون، بلکه از احساس عمومی بی‌عدالتی و حمایت مرجعیت دینی یا اجتماعی ناشی می‌شد. از این رو، هرچند اعتراض قدرت تأثیرگذاری داشت، اما شکننده، موردی و وابسته به شرایط خاص باقی می‌ماند.

اعتراض اجتماعی در این دوره، واجد ظرفیت‌های مهمی بود. نخست آنکه، مردم برای اولین بار خود را «فاعل» تغییر سیاسی تجربه کردند. موفقیت جنبش تنباکو نشان داد که اراده جمعی می‌تواند تصمیم سلطنت را معکوس کند؛ تجربه‌ای که تصور پیشین از قدرت مطلقه شاه را به چالش کشید (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۰۴). این تجربه، بذریع خودآگاهی سیاسی را کاشت که در تحولات بعدی، به‌ویژه مشروطه، نقش اساسی ایفا کرد.

با این حال، اعتراض اجتماعی محدودیت‌های ساختاری نیز داشت. مهم‌ترین محدودیت، فقدان چارچوب حقوقی پایدار بود. اعتراض‌ها، هرچند گسترده، اما بر اساس قواعد روشن، نهادهای مشخص و حقوق تعریف‌شده شکل

نمی‌گرفتند. به تعبیر کاتوزیان، در غیاب دولت قانون‌مند، کنش سیاسی نیز ناگزیر شخصی، مقطعی و غیرنهادمند باقی می‌ماند (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۴۱). از این رو، اعتراض اجتماعی نمی‌توانست به صورت مستمر، قابل پیش‌بینی و تضمین شده ادامه یابد.

محدودیت دیگر، وابستگی اعتراض به حمایت نخبگان خاص، به‌ویژه روحانیت بود. در نبود احزاب، پارلمان و رسانه‌های مستقل، مشروعیت اعتراض غالباً از فتوای مرجع دینی یا حمایت گروه‌های بانفوذ حاصل می‌شد. این وابستگی، اگرچه در کوتاه‌مدت به انسجام اعتراض کمک می‌کرد، اما در بلندمدت مانع تبدیل آن به حق عمومی مستقل از ساختار می‌شد (فیرحی، ۱۳۸۶: ۲۴۵).

نکته مهم آن است که اعتراض اجتماعی، حتی در موفق‌ترین شکل خود، هنوز بر منطق «استثنا» استوار بود. یعنی اعتراض زمانی موجه تلقی می‌شد که ظلم آشکار، شدید و غیرقابل تحمل باشد. در چنین منطقی، اعتراض به‌عنوان واکنشی اضطراری فهم می‌شود نه به‌عنوان حقی دائمی و نهادینه‌شده. این تمایز، دقیقاً همان نقطه‌ای است که اعتراض اجتماعی را از اعتراض حقوقی جدا می‌کند.

با این وجود، نباید نقش تاریخی اعتراض اجتماعی را در تحول حقوق عمومی نادیده گرفت. این اعتراض‌ها، با برجسته کردن ناکارآمدی نظم استبدادی و فقدان سازوکارهای قانونی، ضرورت تغییر ساختار سیاسی را آشکار ساختند. به بیان دیگر، اعتراض اجتماعی، «مسئله» را به سطح آگاهی جمعی آورد، اما هنوز «راه حل حقوقی» را ارائه نکرده بود. این وظیفه، بر عهده گفتمان قانون و مشروطیت قرار گرفت.

اعتراض اجتماعی را باید مرحله‌ای میانی در گذار از رعیت به شهروند دانست؛ مرحله‌ای که در آن، مردم قدرت کنش را می‌آموزند، اما هنوز زبان حق و قانون را به‌طور کامل در اختیار ندارند. بدون این مرحله، گذار به فهم حقوقی اعتراض ممکن نبود، اما توقف در این مرحله نیز مانع نهادینه‌شدن اعتراض به‌عنوان حق می‌شد.

همچنین فهم اعتراض به‌مثابه کنش اجتماعی مستلزم توجه به دوگانه ظرفیت و محدودیت در بستر تاریخی و نهادی آن است. اعتراض، پیش از آن که به‌عنوان حق شناسایی شود، در مقام یک عمل جمعی امکان‌هایی را برای آشکارسازی نارضایتی، ایجاد هم‌بستگی اجتماعی و اعمال فشار نمادین بر قدرت فراهم می‌سازد. ظرفیت اصلی اعتراض در این مرحله، توان آن در تبدیل تجربه‌های پراکنده رنج و بی‌عدالتی به کنشی جمعی و مرئی است که نظم موجود را، ولو موقت، مختل می‌کند. همین اختلال، قدرت را ناگزیر از واکنش می‌سازد و فضای گفت‌وگو یا امتیازدهی را می‌گشاید.

با این حال، اعتراض اجتماعی در فقدان چارچوب‌های حقوقی و نهادی، با محدودیت‌های ساختاری جدی مواجه است. نخست آن که این نوع اعتراض به‌شدت وابسته به شرایط عاطفی و بسیج مقطعی است و از فقدان تداوم و ثبات

رنج می‌برد. دوم آن که تفسیر معنای اعتراض در غیاب قواعد حقوق عمومی، به‌طور کامل در اختیار قدرت قرار می‌گیرد و می‌تواند به‌سادگی به بی‌نظمی، اغتشاش یا خروج از طاعت تقلیل یابد. در چنین وضعیتی، مرز میان اعتراض مشروع و رفتار مجرمانه مبهم می‌ماند و کنش جمعی همواره در معرض سرکوب یا بی‌اثر شدن است.

از حیث ظرفیتی دیگر، اعتراض اجتماعی می‌تواند به‌عنوان تجربه‌ای آموزشی برای جامعه عمل کند. مشارکت در اعتراض، احساس عاملیت جمعی را تقویت می‌کند و تصور ناتوانی تاریخی جامعه در برابر قدرت را به چالش می‌کشد. این تجربه، حتی در صورت ناکامی کوتاه‌مدت، حافظه‌ای جمعی از امکان کنش ایجاد می‌کند که در مراحل بعدی تحول سیاسی و حقوقی نقش آفرین است. با این وجود، بدون گذار به شناسایی حقوقی و نهادینه شدن امکان اعتراض، این کنش اجتماعی در معرض فرسایش، تکرار بی‌حاصل و یا جذب در ساختارهای غیر رسمی قدرت قرار می‌گیرد. از همین رو، اعتراض اجتماعی را باید هم‌زمان حامل امکان تحول و نشانه محدودیت‌های پیش‌حقوقی آن دانست.

## ۲/۵. تولد فهم حقوقی اعتراض در بستر قانون و مشروطه

فهم حقوقی اعتراض زمانی متولد می‌شود که اعتراض از کنش اجتماعی وابسته به شرایط، به حقی شناسایی شده در نظم حقوقی تبدیل گردد. این تحول، مستلزم دگرگونی بنیادین در تصور از دولت، قانون و جایگاه فرد در برابر حاکمیت است. در ایران، این دگرگونی با طرح ایده مشروطه و حاکمیت قانون آغاز شد؛ ایده‌ای که اعتراض را نه تهدید نظم، بلکه بخشی از نظم حقوقی جدید می‌دانست.

در گفتمان مشروطه، برای نخستین بار این اندیشه مطرح شد که قدرت سیاسی باید محدود، پاسخ‌گو و مقید به قانون باشد. در چنین چارچوبی، اعتراض معنایی تازه می‌یابد: اعتراضی که نه خروج از نظم، بلکه سازوکاری برای اصلاح آن است. طباطبایی تأکید می‌کند که ورود مفهوم قانون، نقطه گسست اندیشه سیاسی ایران از سنت رعیتی بود، زیرا قانون، فرد را به‌عنوان صاحب حق در برابر دولت شناسایی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۶۸).

در این مرحله، اعتراض از سطح «حق نانوشته» به سطح «حق قابل مطالبه» حرکت می‌کند. هر چند در قوانین اولیه مشروطه، حق اعتراض به‌صراحت و با ادبیات مدرن بیان نشده بود، اما مجموعه‌ای از حقوق مانند آزادی اجتماع، آزادی بیان و محدودسازی قدرت سلطنت، بستر حقوقی لازم برای اعتراض را فراهم ساختند (فیرحی، ۱۳۹۲: ۹۱). بدین ترتیب، اعتراض به‌تدریج از رفتار استثنایی به امکان حقوقی تبدیل شد.

نکته مهم آن است که فهم حقوقی اعتراض، هم‌زمان مستلزم پذیرش مسئولیت متقابل دولت و مردم است. اگر اعتراض حق مردم است، دولت نیز مکلف به تحمل، تنظیم و پاسخ‌گویی به آن است. این منطق، کاملاً مغایر با نظم



## نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف بررسی پدیده‌شناسی اعتراض در ایران، سیر تاریخی و مفهومی گذار از وضعیت رعیتی به موقعیت شهروندی را از دوران پیشامشروطه تا مشروطه واکاوی کرد. پرسش محوری این بود که اعتراض، چگونه و در چه بسترهایی، از کنشی اخلاقی، پراکنده و فاقد بنیان حقوقی، به امری جمعی، آگاهانه و نهایتاً قابل فهم در چارچوب حقوق عمومی تبدیل شد. تحلیل انجام‌شده نشان داد که اعتراض در ایران نه نتیجه ورود ناگهانی مفاهیم مدرن، بلکه حاصل فرایندی تدریجی، پرتنش و چندلایه است که در آن، تحولات اجتماعی، دینی، اقتصادی و سیاسی به‌طور هم‌زمان نقش ایفا کرده‌اند.

در بخش‌های آغازین مقاله، روشن شد که در ایران پیشامشروطه، انسان سیاسی اساساً به‌عنوان «رعیت» تعریف می‌شد، نه به‌عنوان فردی صاحب حق در برابر قدرت. این وضعیت، امکان شکل‌گیری اعتراض حرفی را منتفی می‌ساخت، زیرا در غیاب مفهوم قانون عام و الزام‌آور، هیچ مرجعی برای شناسایی حق اعتراض وجود نداشت. اعتراض، اگر رخ می‌داد، عمدتاً در قالب تظلم‌خواهی اخلاقی، دعا، نصیحت حاکم یا انتظار عدالت از بالا بره می‌یافت. در چنین چارچوبی، اعتراض نه کنشی سیاسی، بلکه واکنشی عاطفی یا دینی به ظلم تلقی می‌شد.

با این حال، مقاله نشان داد که حتی در این وضعیت، عناصر بالقوه‌ای برای تحول وجود داشت. نارضایتی‌های اقتصادی، فشارهای خارجی، ضعف حکمرانی و شکاف میان دولت و جامعه، به تدریج زمینه شکل‌گیری آگاهی

پیشاسیاسی را فراهم کردند. این آگاهی، هرچند هنوز فاقد زبان حقوقی بود، اما نخستین گام در خروج از سکون رعیتی محسوب می‌شد. مردم آرام‌آرام دریافتند که رنج آنان فردی یا تقدیری نیست، بلکه ریشه در تصمیمات و ساختارهای قدرت دارد. همین تغییر در فهم منشأ ظلم، امکان اعتراض را از لحاظ ذهنی مهیا کرد.

جنبش تنباکو در این میان، نقطه عطفی اساسی بود. این جنبش نشان داد که اعتراض می‌تواند سازمان‌یافته، گسترده و موثر باشد. اهمیت جنبش تنباکو نه صرفاً در لغو یک امتیاز اقتصادی، بلکه در تجربه عملی موفقیت اعتراض جمعی نهفته است. برای نخستین بار، گروه‌های مختلف اجتماعی، از بازار و روحانیت تا مصرف‌کنندگان عادی، در کنش هماهنگ شرکت کردند و نتیجه‌ای ملموس به دست آوردند. این تجربه، تصور پیشین از ناتوانی جامعه در برابر قدرت سیاسی را به چالش کشید و افق تازه‌ای از امکان کنش جمعی گشود.

با این وجود، مقاله تأکید کرد که جنبش تنباکو و اعتراض‌های مشابه آن، همچنان در سطح کنش اجتماعی باقی ماندند و به حق حقوقی تبدیل نشدند. مشروعیت اعتراض، بیش از آنکه از قانون ناشی شود، به پشتیبانی مرجعیت دینی و احساس عمومی بی‌عدالتی وابسته بود. بنابراین، اعتراض همچنان امری استثنایی، وابسته به شرایط و فاقد تضمین نهادی بود. این وضعیت، ظرفیت اعتراض را افزایش داد، اما هم‌زمان محدودیت‌های بنیادین آن را نیز آشکار ساخت.

گذار از اعتراض اجتماعی به فهم حقوقی اعتراض، مستلزم نوعی دگرگونی مفهومی در تصور از دولت و مردم بود. این دگرگونی در بستر اندیشه مشروطه شکل گرفت. مشروطه با طرح ایده حاکمیت قانون و محدودیت قدرت، نسبت جدیدی میان دولت و جامعه برقرار کرد. در این نسبت، فرد دیگر صرفاً مطیع فرمان نبود، بلکه به‌عنوان صاحب حق تعریف می‌شد. اعتراض در چنین چارچوبی، از اختلال در نظم به سازوکاری برای اصلاح و کنترل قدرت تبدیل شد.

مقاله نشان داد که هرچند در قوانین نخستین دوره مشروطه، حق اعتراض به صورت صریح و مدرن صورت‌بندی نشده بود، اما شالوده‌ای حقوقی برای آن فراهم آمد. آزادی اجتماع، آزادی بیان و اصل پاسخ‌گویی حکومت، امکان حقوقی اعتراض را به صورت ضمنی به رسمیت شناختند. از این نقطه به بعد، اعتراض می‌توانست از سطح واکنش اخلاقی فراتر رود و به مطالبه‌ای مبتنی بر حق تبدیل شود. این تحول را می‌توان نقطه تولد «شهروند معترض» در تاریخ حقوق عمومی ایران دانست.

با این حال، مقاله تأکید کرد که این گذار، کامل و بی‌وقفه نبود. بازتولید الگوهای اقتدار شخصی، ضعف نهادهای حقوقی و استمرار ذهنیت رعیتی، مانع از نهادینه‌شدن کامل اعتراض به‌عنوان حق عمومی شدند. همین امر موجب شد که اعتراض، حتی پس از مشروطه، بارها میان دو منطق متضاد در نوسان بماند: منطق نظم اقتدارگرا که اعتراض را تهدید تلقی می‌کند و منطق حقوق عمومی که آن را جزء لاینفک حیات سیاسی می‌داند.

اعتراض در ایران، پدیده‌ای تاریخی، تدریجی و چندسطحی است که بدون فهم آن، درک تحولات حقوق عمومی امکان‌پذیر نیست. اعتراض اجتماعی، شرط لازم گذار از رعیت به شهروند بود، زیرا تجربه کنش، همبستگی و اثرگذاری را در حافظه جمعی تثبیت کرد. با این حال، تنها زمانی که این تجربه با ایده قانون و حق پیوند خورد، امکان تبدیل اعتراض به بخشی پایدار از نظم سیاسی فراهم شد.

از منظر حقوق عمومی، اهمیت این تحلیل در آن است که نشان می‌دهد حق اعتراض نه امری وارداتی و صرفاً نظری، بلکه برآمده از تجربه تاریخی جامعه ایران است. فهم این ریشه‌ها می‌تواند به بازاندیشی جایگاه اعتراض در نظام حقوقی معاصر کمک کند. اعتراض، اگر در چارچوب حق و قانون فهم شود، نه تهدید ثبات، بلکه ابزاری برای اصلاح، پیشگیری از انباشت نارضایتی و تقویت مشروعیت نظم سیاسی است. مسیر طی شده از رعیت معترض به شهروند مطالبه‌گر، هرچند ناتمام و پرچالش، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تاریخ سیاسی ایران است. بازخوانی این مسیر، نه صرفاً برای فهم گذشته، بلکه برای بازاندیشی در نسبت امروز میان دولت، قانون و جامعه ضرورت دارد. این مقاله کوشید نشان دهد که اعتراض، زمانی می‌تواند نقشی سازنده در نظم سیاسی ایفا کند که به‌عنوان حق به رسمیت شناخته شود، و این شناسایی، بدون درک تاریخی و حقوقی آن، ممکن نخواهد بود.

در قسمت منابع علاوه بر منابعی که به طور مستقیم در متن استفاده شده‌اند، سایر منابعی که مطالعه‌ی آن‌ها در نوشتن و فهم مطالب این مقاله تأثیرگذار بوده‌اند نیز ذکر شده است.

#### منابع

- براون، ادوارد. (۱۳۶۱). انقلاب ایران (ترجمه احمد پژوه). تهران: امیرکبیر.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله). (۱۳۸۰). تاریخ ایران. تهران: اساطیر.
- طالبوف تبریزی، عبدالرحیم. (۱۳۶۳). مسالک‌المحسنین. تهران: زوار.

- فلاندن، اوژن. (۱۳۵۶). سفرنامه فلاندن (ترجمه حمید حمیدیان). تهران: نشر نو.
- کرزن، جرج ناتانیل. (۱۳۷۱). ایران و قضیه ایران (ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی). تهران: علمی و فرهنگی.
- کسروی، احمد. (۱۳۷۸). تاریخ مشروطه ایران. تهران: امیرکبیر.
- ملک‌خان، میرزا ملکم. (۱۳۶۹). رسائل و روزنامه قانون. تهران: نشر تاریخ ایران.
- مستوفی، عبدالله. (۱۳۶۲). شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. تهران: زوار.
- میرزای شیرازی، محمدحسن. (۱۳۵۸). مجموعه فتاوا و مکاتبات. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- میرزای نائینی، محمدحسین. (۱۳۸۴). تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله (به کوشش عبدالهادی حائری). تهران: امیرکبیر.
- میرزا آقاخان کرمانی، عبدالرحیم. (۱۳۶۸). سه مکتوب. تهران: خوارزمی.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد. (۱۳۶۳). تاریخ بیداری ایرانیان. تهران: امیرکبیر.
- نراقی، ملا احمد. (۱۳۷۵). عوایدالایام. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- نوری، شیخ فضل‌الله. (۱۳۵۶). رسائل اعلامیه و لوایح. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شاردن، ژان. (۱۳۶۲). سفرنامه شاردن (ترجمه اقبال بغمایی). تهران: توسن.
- اسدآبادی، سید جمال‌الدین. (۱۳۸۲). مجموعه آثار. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۴). ایران بین دو انقلاب (ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی). تهران: نشر نی.
- آجودانی، ماشاالله. (۱۳۸۲). مشروطه ایرانی. تهران: اختران.
- باقری، کاظم. (۱۳۸۹). اندیشه سیاسی علمای شیعه در عصر مشروطه. قم: پژوهشگاه علوم اسلامی.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۱). تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۷). استبداد شرقی و جامعه ایران. تهران: نشر نی.
- طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۸۵). دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران. تهران: نشر نی.
- فوران، جان. (۱۳۸۷). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران (ترجمه احمد تدین). تهران: رسا.
- فیرحی، داود. (۱۳۸۶). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام. تهران: نشر نی.
- فیرحی، داود. (۱۳۹۰). فقه و سیاست در ایران معاصر. تهران: نشر نی.
- فیرحی، داود. (۱۳۹۲). مفهوم قانون در ایران معاصر. تهران: نشر نی.
- فیرحی، داود. (۱۳۹۴). دولت مدرن و بحران قانون. تهران: نشر نی.
- حائری، عبدالهادی. (۱۳۶۴). تشیع و مشروطیت در ایران. تهران: امیرکبیر.

- روشه، گی. (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی سیاسی (ترجمه باقر ساروخانی). تهران: سروش.
- ترکمان، محمد. (۱۳۷۷). اسلام و مشروطیت. تهران: کتابسرا.
- تیلی، چارلز. (۱۳۸۳). جنبش‌های اجتماعی (ترجمه ...). تهران: ...
- کاتوزیان، محمدعلی همایون. (۱۳۸۷). دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی. تهران: مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون. (۱۳۸۹). جامعه کوتاه‌مدت و سه مقاله دیگر. تهران: نشر نی.

پدیدآورنده نشده/در انتظار انتشار نسخه اولیه/ویراستاری نشده  
 Accepted/Awaiting Publication/Draft/Version/Unedited

## **From the Prayer of the Sinful Subject to the Cry of the Protesting Citizen: A Phenomenology of Protest from the Pre-Constitutional Era to the Constitutional Revolution**

Protest, as one of the most fundamental forms of social action, bears a close relationship to the dominant conception of the political human, the structure of power, and the status of law. In Iranian history, protest has not merely been a reactive behavior; rather, it serves as an indicator for understanding conceptual transformations in the relationship between state and society. Adopting a phenomenological approach and drawing upon the foundations of public law, this article examines the transformation of the meaning of protest within the historical transition from subjecthood to citizenship, from the pre-constitutional period to the Constitutional Revolution. The central question of this study is how protest gradually evolved from a moral and religious act, largely situated outside the legal order, into a phenomenon intelligible within the horizon of law and public rights. The article advances the hypothesis that protest functions as a mirror through which the transformation of the political human in Iran can be understood. In pre-constitutional society, the political human was defined as a subject (*ra'iyat*), and therefore the possibility of protest in its juridical sense did not exist. Responses to power typically appeared in forms such as supplication, patience, or individual petitions for redress. With the intensification of social and economic crises in the nineteenth century, a form of pre-political collective consciousness emerged that created the conditions for the rise of social protest. Within this context, the Tobacco Protest constitutes a historical turning point, marking the first widespread and relatively organized experience of protest and challenging the prevailing perception of society's incapacity vis-a-vis political power. The article demonstrates that although such protests possessed social legitimacy, they lacked a juridical articulation prior to the Constitutional Revolution. The Constitutional Movement represented an attempt to transform the social experience of protest into a legal understanding grounded in the recognition of the citizen, the limitation of power, and the rule of law. Ultimately, the article argues that the right to protest is the

historical product of this transformative trajectory, and that without acknowledging this development, the analysis of public law in Iran remains incomplete.

**Keywords**: Protest; Subject (Ra'iyat); Citizen; Public Law; Tobacco Protest Movement.

پذیرفته نشده/در انتظار انتشار اولیه/ویراستاری نشده  
Accepted/Awaiting Publication/Draft/Version/Unedited